۳۴۹۳

۸ ق ۸
۹۲۶۱ الف

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب رقعات عالمگیری فارسی
مصنف
مؤلف نگارش محمد اورنگ زیب شاه مغول هندی
خطی
چاپی سنگی نستعلیق هند

سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ....

جزء کتب ادبیات شماره عمومی ۲۲۶۳

شماره عمومی ۸۹۹۱ شماره قبض ....

واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف خرداد ۱۳۲۳

طول .... عرض .... گنجه ....

بموهبت قادر قدیر نسخه دلپذیر اعسی

کلیات رقعات

بمطبع پنڈت بنجناتهه حلیه طبع پوشید

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۸۵۹۱

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس شاهنشاهی که سلطنتش مصون از زوال و عقال است و پس از املای ستایش جهان پناهی که حلقه بندگیش زینت گوش
سلاطین عالمگیر و اورنگ زیب تخت و چون فال بخرای مهر انجلای منشوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوشیده نماند که و رتبه فسیح
مسمی به رقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که مؤلف از رقایم کرایم بادشاه دادگستر عدل پرور ابوالمظفر محی الدین محمد
اورنگ زیب بهادر بادشاه هندوستان ست انار الله برهانه بهمین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از
بادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم المخاطب شاه عالم بهادر ست و در بعض جا سلطان محمد اعظم شاه بهادر بادشاهزاده
دیگر بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصه لقب سلطان محمد اعظم شاه بهادر ست و برادر نامهربان عبارت
از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزندزاده عزیز و فرزند بهادر از آزاده است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم
بهادر و محمد بیدار بخت بهادر بهمین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزندزاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین
بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمدة الملک مدار المهام و آن فدوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت
شایسته خان بخطاب امیر الامرا سرفرازی یافته و خان فیروز جنگ انتخاب ست از خطاب غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ اختصار القاب ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا بخشی ایماست از میر صدر الدین
محمد خان صفوی و میر آتش از تربیت خان و حمید فقط اختصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد
از رقعات موسومه بادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه بهمین پور خلافت فرزند سعادت توام
محمد معظم حفظه الله تعالی و سلّمه اعلی حضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و خراسان و هرات ملک قدیم
موروثی توجه مفرط داشتند و مکرر افواج بادشاهی بسرکردگی مراد بخش با منصوب فرستادند چنانچه اکثر الولایت فتح هم شد
لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد و باستمالت اهالی و اکابر آن دیار نپرداخت ملک مفتوحه

جمع اهل ۱۲
مراد بخش ۱۲

مفتوحه از دست رفت و محنت و زر ضایع گشت از اینجاست که گفته اند از پسر ناخلف دختر بهتر نظر باین توجیه که ع اگر پدر نتواند
پسر تمام کند ع این فانی را آرزو باقی ست تدبیرش غیر ازینکه نبیره آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته بان سمت
بفرستیم دیگر از ما چه می آید با وجود کیفیات حضور شما فرزندان را نگرفته اید یا باین همه چه رسد ظاهرا کار ما از شما نیست عارف بخود پرعار
این مومی بود وجود آفتاب بر کوه است بدست الله چه نیاید چه شما فکر خود کنید که به اینجا بهم پشیمان چه رو خواهید نمود و در انجا بحضرت
حق سبحانه تعالی و حضرت اعلی رقعه فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلمه از عرض بعرض ضمنی ظاهر شد
که امسال جشن نوروزی بطور اهل ایران بتکلف کرده اند بفضل الهی عقاید خود درست وار ندارند این بدعت تازه از که آموخته اند ظاهر
المعرفت که خود را سید میگویانند ع بدنام کننده نکونامی چند ؛ تعلیم کرده باشد بهر حال چون این روز از اعیاد مجوس ست و باعتقاد
کفار هند روز جلوس بکرماجیت لعین ست و مبدا تاریخ هند من بعد بعمل نیاید و چنین جهالت بفعل نگراید بیت گفته گفته من شدم
بسیار گو از شما یک تن نشد اهل گوش ؛ استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه رقعه بهمین پور سلطنت برای اضافه
سه چار مین که ظاهرا بسیار دو سه سید از بدعرض صدا که نوشته بودند بمطالعه در آمد بعینه مراتب خرد و بزرگ امکان ندارد و
دیگر اینکه آن فرزند که خبر خانه خود ندارند خبر برو جهت پیسر از کجا یافتند بهر حال ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است
پاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد رقعه بهمین پور خلافت بعرض رسید که آن فرزند
نگاه داشت سپاه نمیتوانند نوکران بیش مواجب نگاه میدارند ظاهرا قصد فندها روا داشته باشند خدا توفیق رفیق
سازد اما استدعای آمدن دار السلطنت لاهور که در شوال کرده اند موجب آن معلوم نشد پانصدی از منصب ناصر خان
کم کرده و آن هندوی شریر را از نوکری برطرف ع از ماست همه فساد و باقی بهانه رقعه بهمین پور خلافت با وجود
سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کردید ما در ایام بادشاهزادگی با امرا همچو سلوک میکردیم که همه راضی بودند
در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف ما میکردند بل باوصف آنکه از برادر نامهربان بعضی ها ترک رفاقت او کرده طاز
ما اختیار کردند و جمعی که باشاره برادر نامهربان حرکات ناملائم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند تازیانه اغماض و
تحمل تنبیه شده از سر انصاف اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش سرداری و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت
مرتسم گشت و کارهای دست بسته بزور بازوی این ضعیف صورت گرفت شما مثل فتح الله خانی را رنجیده خاطر
گردانید همچو سپاهی جگردار همه کاره را که بکار عمده شما می آید شکسته دل نموده فرد گهر از لعل و گهر میدهی
چه سود دل را شکسته که گوهر شکسته متضمن معنی حالا هم اگر دلجوئی کنید بهتر و برای اصلاح کار
مفید تر ست بیت نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر که هرچه ناصح مشفق بگوید بپذیر بیشتر رضا والسلام

۱۲۱۲

علی این النهج الهدی رقعه فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی از نوشته عزیزی معلوم گشت که چیره زعفرانی بر سر
جامه طولانی در بر دیوان نشینند سن شریف چهل و شش یا زدهم جمادی الثانی رقعه بهمین تاریخ خلف منعم خان از حضور
رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه بزبان او حواله شده ابلاغ نماید از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم و بهر این عاصی پر معاصی
چه خواهد گذشت حالا از همه مرخص میشوم و همه را بخدا میسپارم فرزندان نامدار کامگار را باید که تخالف نکنند و مجوز کشت و خون
خلق که بندهای خدایند نشوند آنچه بنظر می آید طرفه هنگامه برپا شدنی است ایزد مقلب القلوب توفیق محافظت خلق الله که
ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق رعایت ملکداری کناد بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه بهادر
رقعه فرزند عالیجاه اسپ راهوار که انهمه برای ما فرستاده اند از سواری آن خیلی خوشنودیم و ما را از عمر بهاپدر پیر ازان
فرزند جوان بخت رسید از کمال محظوظ بخوش خرام موسوم کرده شد چون آنفرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت
تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه ما که فهرست آن بقید رنگ و نسل مرسله اخته بیگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند
رقعه فرزند عالیجاه والی آنبه مرسله آنفرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه گمنام استدعا نموده
چون آنفرزند بر جودت طبع دارند روا دار تکلیف پدر پیر چرا میشوند بهر حال سدهارس و رسنابلاس نامیده شد رقعه
فرزند عالیجاه مزه کچهری برپائی شما در زمستان یاد می آید الحق که قبولی اسلام خان با آن نمیرسد میخواستم که سلیمان را
از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد و اگر از شاگردان او کسی مهارت این فن داشته باشد طلبیده آید و الا خوشا
روزیکه بیایند و بخورانند بیت خوشا وقتی و خرم روزگاری * که یاری برخورد از وصل یاری * بیت
هنوز از هم میکشیم بو نرفت * سیاهی ز موی رفت و از رو نرفت رقعه فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزندزاده بهادر خوب
برآمده کارد و کشتی روزه دار و حالا از تربیت والاجاه غافل نباید بود صوبه مالوه در صورت اقبال مهم
نشنیده جابان بنام فرزندزاده بهادر بحال خواهد ماند فرمان صادر شد که از راجپوتان عمده راجه کشن سنگه کچهواهه را
همراه خود دارد و توپخانه و غیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار از آن روی
زبده و دیده راه راست باسلام آباد عرف متهرا برسد رقعه فرزند سعادت توام عالیجاه من اعلی حضرت
میفرمودند که شکار کار بیکاران است انسان اگر با مور عقبی نتواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بد است که الدنیا مزرعة
الاخرة واقع شده خود دیدند و بنفس نفیس چهار گهری آخر شب از خوابگاه برآمده با آب نشاط توفیق وضو کرده یاد اوراد
و وظایف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة با جماعت فضلا نماز صبح ادا کرده
بجهروکه درشن تشریف می آوردند و دیده نیاز السعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد برآمدن چهار گهری روز

روز دیوان عام منعقد میشد و در آن مجلس جمیع منصبداران خدوکل بار مجرا یافته دیوان اعلی و میر بخشی تجویز اهل خدمات و حقایق
حسن دولت و جانفشانی ملازمان و عرضداشت متصدیان و کروریان صوبجات بعرض رسانیده و امیدوار هرکدام بانجاح مرام
پرساخته دلگرمی دیگر آنحضرت میفرمودند و بعد ملاحظه معنا و اسپان و فیلان خاصه یکپاس و دو گهری روز برآمده از دیوان عام
بدیوان خاص رونق می بخشیدند و در آن مقام بخشیان عظام احوال نوسرفرازان منصب معروض نموده حکم عرض مکرر و
نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقایع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فراخور مقدمه صدور احکام و فرامین برای حکم ناطق میگرفتند
تا قریب دو پهر این معاملات در پیش میبود و من بعد برغبت طعام خاصه که بتاکید از وجه حلال مرتب میشد متوجه شده
برای تقویت تن و قوت عبادت دو دانگ سیری بقدر سد رمق نوش جان فرموده و خبر اکل و شرب وظیفه خواران و راتبه
گیران اکثری از آن علما و فضلا و طلبه علم و مساکین و غربا و یتیمان و بیکسان و بیماران بودند بسیاری را از آنها در نظر
کیمیا اثر روشناس میداشتند استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی با دل بیدار قیلوله کرده
بعد از قضای دو پاس و چهار گهری روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه بتلاوت قران مجید مشغول میشدند
پس از ادای نماز ظهر اوراد بر لب و تسبیح در دست در اسد برج آمده می نشستند و دیوان اعلی در آنجا حاضر شده بعرض
و معروض مطالب مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذها بدستخط انور میرسانید چهار گهری روز مانده باز دیوان عام منعقد میشد
در موقت بخشی و دیوان تن نوسرفرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بغور تمام
تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی هر کدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم میفرمودند و بعد ادای نماز شام از
دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکده خاص تشریف میبردند و در آنجا مورخان شیرین زبان و قصه
خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان مستاحان عرصه جهان حاضر میشدند اندرون پرده نسوان و برون
ذکور هر یک بموافق رغبت طبع اشرف حاکی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان و عجایب و غرایب دیار و امصار
بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانروزی خود را باین قسم تقسیم فرموده داد زندگانی و فرمان
میدادند چون شفقت پدری در حق آنفرزند قلبی ست و قلبی لهذا در نوشتن و اطلاع دادن هر آنچه خوب باشد و برای
فرزندان حمید زیبنده بود بی اختیاریم درین وقت آنچه بیاد آمد بزبان قلم داده معاف دارند رقعه فرزند عالیجاه محمد اعظم
حفظه الله تعالی سلمه ظاهرا در سواری خیلی جلد و تند میروند چنانچه شنیده شد که سایبان بردار ایشان از پا افتاد
و رندگی را جواب داد و مدتی در حضور بی حضور مانده طریق سواری دیده اند چه اخلاف آن پسندیده
اند فرد آهسته خرام بلکه مخرام * زیر قدمت هزار جان است * رقعه فرزند سعادت توام

محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلّمه حسن بیگ ویرانی کار چکله کوره برعایت خاطر افضل اجهل معزول نشده و رعایای انجا و اطراف
دارند و سر بسنگ میزنند و میگویند که ع اگر تو می ندهی داور روز داوری هست + محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و شما می‌نویسند
جزای اعمال حق دانسته باحوال سکنه انجا وارسند و الا جاگیر تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رقعه فرزند عالیجاه انچه
معلوم میشود مصطفی قلی بیگ دیوان خاص انفرزند کار را بنجوری سر انجام میدهد غنیمت است اضافه منصب و خطاب
خانی اگر بنویسند داده اید آدم خوب مثل طلای بی غش است بیت انچه بر جستیم و کم دیدیم بسیار است و نیست بلند جنس
انسان درین عالم که بسیار است و نیست + روزی سعد الله خان مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظایف شادیری و
بدعا بر داشته بود یکی از ندمای گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر
دیانت و امانت در خلقت انسانی جبلی است بهر که حق تعالی کرامت کرده باشد اما همت و انصاف [illegible]
که نوکر را مرفه الحال و از وجه معاش مستغنی از احوال فارغ البال دارد تا ضرورات عالم تعلق خلل انداز اعتقاد او نشود
ع که مرد و چو شد دل کند کار بیش رقعه فرزند عالیجاه برای نصرت جنگ التماس ماهی مراتب کرده اند اگرچه ضابطه
نیست که بکمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار دست بسته از دست بر آمده و پاس خاطر انفرزند عالیجاه
لهذا داده ایم از همان ماهی مراتب ها که از انجا اورده یکی بگیرد و دیگر این موهبت عظمی که مافوق مرتبه اوست بجا آرد
رقعه فرزند عالیجاه میرخان بتصدی محالات حصه سپاه آن فرزند پرگنه سکره را واگذاشت نموده عوض آن
محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران است از ینجا گوشت و استخوان انچه بود برابر قسمت یافته
عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر بر آورده از جا بنجابد رقعه فرزند سعادت توأم محمد اعظم حفظه
الله تعالی و سلّمه از وقایع صوبه مالوه بعرض رسید که پهار سنگه گور باطن که از کمال نخوت و بیدار مایه شور و فساد
شده مصدر هنگامه آرائی بود و از دست تلوک چند پیش دست دیوان انفرزند ارجمند اقبال پیوند کشته شد و بجهنم اصل گشت
الحمد لله علی کل حال بیت ای خدا قربان احسانت شوم + اینچه احسانست قربانت شوم + فی الحقیقه ظهور این امر
نتیجه فیض تربیت انفرزند است که نوکر از اول داده سر گرم کارهای عمده باد شاهی میکنند باین توجیه که تهنیت خالی بزبان
نباید مالای مروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای انفرزند مرحمت نمودیم و چون این هندو همان مثل رست اورده
که گویا گنجشک مردانه بازی را زده او را منصب تصدی ذات و دو صد سوار و خطاب رای و عطای خلعت و
شمشیر و اسب سر بلندی بخشیدیم انفرزند هم رعایتی در خور که موجب امتیاز او و اقران و امثال
تواند بود البته معه شان تحسین و آفرین استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر راهوس حسن

حسن خدمت و امید نتیجه افزاید رقعه فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورته از فتح جنگ خان بابی تغیر کردن و مهر
داروغه دیوانخانه خود دادن شیشه در دست راه دست خود شکستن است قوم بابی در صوبه گجرات از مدتها موفر و اسم
و رسم سپاهگری دارند فوجداریهای آن صوبه غیر از نیهاد بدیگران دادن دور از عقل است سورته جاییست که مثل
حسن علیخان پسر اله وردیخان و صف شکنخان و غیره پنج هزاریان فوجدار آنجا بوده اند تا از عهده بند و بست آنجا برآمده اند
اگر متصدیان انفرزند بنقشه عمل شجاعتخان مرحوم راه روند خوبست و الا این صوبه گجرات است خدا نخواسته اگر سر رشته
عمل یکدو جا بر هم خورد تدارک آن بطول خواهد کشید بیشتر مختار اند بیت من نگویم که این مکن آن کن + مصلحت
بین و کار آسان کن + العاقبة بالعافیة رقعه فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاهراه از نیهاد پور
تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافرین بغارت میبرند و ترددین
باین نیت نمیتوانند آمد و رفت نمود هرگاه در قرب لشکر باد شاه این حال بوده باشد وای بر حال طرق دور دست معلوم
میشود که متهیان اخبار معتبر بانفرزند نمیرسانند از انجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانیست
کاتبان جدید بهند تعین نمایند و عمله و فعله تنبیه را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال
مفسدان از بیخ و بن کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند ننگ بد عملی تا کی گوارا توان کرد
بیت من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش + ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش + والدعا
رقعه فرزند ارجمند عالیجاه انگوره سفید حبشی خوش قماش که اکنون با وجود تلاش بهم
نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی کچکله نیز به نظر گذشت برای آنفرزند بعنبد
فرستادیم شکر هر دو عطیه بجا آرند و در ارسال توالی آینده تلافی مافات کوشند رقعه فرزند
عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبد اللطیف قدس سره الشریف رفتیم در اثنای
کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات کهرگون برای مصارف خانقاه مقرر
کرده شود این دو مصرعه بر زبان صدق ترجمان راندند بیت شاه ما را ده دهد منت نهد +
رازق ما رزق بی منت دهد + گفتیم همچنین است اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت
دنیوی و عافیت خود و حصول دعای مزید نعمت و دولت است نه برای ممنونیت گفتند اگر فی الحقیقه از
تصمیم اراده باطن نیت خیر است نصف علات از حصه رعایا بگیرند مطلوبان بحثت کش زیاده از آن بدر اند
و اورا روه وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته و جابجا تنها و زوایای ویران متمکن اند

۸

مقرر سازند و بداد مظلومان نمی رسند که حق کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی دولت و نعمت
نماید بتقریب نالش سکنه چکله کوتاه این نقل بیاد آمد که بی اختیار بآنفرزند قلمی شد والدعا رقعه فرزند عالیجاه داروغه
و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند و او تنها نجات بخویشان و اقربای مزدار خود سپرده مستغیثان بجنایت وارد
مذکور بعدالت آنفرزند بار نمی یابند و جمعی مال مردم خوار او با ایش رفیق و داماد ایش شده خلق الله را آزار میدهند حیرانم که در
جزای اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه تعالی عادل است اگر ظالم را کار فرمائیم هر عذابیکه از ظالم مامور یابد عاید
ماست و با آن سزاواریم که ظالم را از دور دادن و بداد داد خواه رسیدن در معنی خود بخود ظلم بود نیست بیت گندم
از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو رقعه فرزند عالیجاه مثل زاهده بانو ضعیفه بیچاره تا کی بحال
تباه و محروم خواهد بود بر او شبحا حقی دارد نواسه هایش آنچه کردند نتیجه آن دیدند متلف حق بهیچ حال نباید
بود و یاد داشته باشند روزیکه فیل فتح جنگ خان بر آنفرزند حمله آورد میر بیچه کار رستمانه کرد فیل را از
شوخی باز داشت و خلعت عنایت ما گرفت که حق خانه زادی بجا آورده ام مرد چرا بگیرم برای خدا و خاطر ما سینه
را از کینه دیرینه پرداز بدان ضعیفه که غیر شما دیگری ندارد مشمول عواطف سازند بیت قدیمان خود را بیفزای قدر
که هرگز نیاید ز پرورده غدر رقعه فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان وحی نیست که خواهی نخواهی بر آن عمل کرده
بعد تحقیق آنچه لازم است حکم کرده خواهد شد رقعه فرزند عالیجاه روزی سعدالله خان در حضور پرنور اعلی حضرت
سبب پرسیدند عرض کرد که فقیره چند بیاضی بنظر آمده بجز نقل برمی داشتم تا بعرض رسانم قیام بنیان سلطنت از عدالت
افزایش ملک و مال از شجاعت و سخاوت صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا نشان عقل است
عامل بودن بر عقاید و مستقل ماندن در تعیین شده اید مقصر نمودن در امور دنیوی از تدبیر راضی و شاکر ماندن بر تقدیر
دیر پائی خاندان از ترحم نمودن بر یتیمان و محتاج نشدن خود از کامروائی محتاجان انصرام امور ملکی بصلاح
و صواب دید وزرا مظفر و منصور بودن باستمداد همت فقرا تندرست ماندن از نیت ازاله درد دردمندان
امید رحمت داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان آنحضرت خیلی محظوظ شد و بوسه بر پیشانی خان مبرور
دادند و آخر بعد چند تهمان محمودی زر دوزی یکرنگ بخان مذکور مرحمت فرمودند خواستم که تنها استلذاذ ننمایم
بان فرزند دلبند هم نوشتیم توفیق عمل بهمگنان رفیق باد رقعه فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی
و سلم ظاهرا پسر ناظر دیوانخانه آنفرزند عالیجاه در نقارخانه قمار میبازد حیف صد حیف با وصف دعوی جهانبانی
اینهمه غفلت و نستانی هر کاره ها را چه شد که خبر نمیرسانند یار فروشی خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند

۹

سازند و تهدید کنند رقعه فرزند عالیجاه ظاهرا ایشان یکماه طرف دریای نل و صید کلنگ بسر بردند اگرچه شکار شغلی
است که هم تماشا و هم لذت غذا امید بر فاما و صورت فراغ از سر انجام امور متعلقه که بمنزله فرائض توان گفت خوب
و خوش آینده تر است خصوصا ادای حقوق ریاست که شرعا و عرفا واجب بعده و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تواریخ
مشتهره و غیره کتب سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شمارا از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده
باشد به تنظیم و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان و عاقل خان و شجاعتخان و محمد بیگ چه انی پردازند شمارا ذوق جهانگیری
و ما را شوق قلاع مشکنی و غیرسن بکمان را گرفتنی مهمات معاش کجا و معاد کو بیت هر کی ناصح برای دیگران
ناصح خود یافتم کم در جهان عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید فردا خدا را جواب باید داد ع
کریما ببخشای بر حال ما رقعه فرزند عالیجاه اگرچه آنفرزند جوان مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر
مشتاق پسر جوان است ع بیا و از دل ما کو بهای عمر بردار رقعه فرزند عالیجاه محمد انور سوداگر بصلاح
بنادر اصلا مناسبت ندارد و همیشه بهمان میماند که دزد را پاسبان کردن با کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین تجویز بجا
اینده بعمل نیاید رقعه فرزند عالیجاه قصبه دوحد از مضافات صوبه گجرات مولد این عاصی پرمعاصی است رعایت
سکنه آنجا واجب دانند و پیر منحنی را که از مدت فوجدار آنجاست شمال و بحال دارند و حرف مرتضیان غرض
فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان انهاست بحق او نشنوند فرد عنایت بر ضعیفان گوشه چشمی دگر دارد
بمهر کوچک خود لطف دیگر هست شاها را رقعه فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آنفرزند عالیجاه که در
فرقه ضاله غنیم لعین رفته میگویند که از قبیله معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن الشان
بوده است بی شبهه آن قدیم را مقربان جدید در نظر شما هوا ساختند و بدان آن رفته نکرده بر الطلبند
و بیش ما نفرستند کالای بد بریش خاوند والا بنویسند که بعد اطلاع احوالش جوان طلبید
رقعه فرزند عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ نپوسیده و حقوق
خدمت او محو نگردید هیچ ورثه او همین دو داماد و یک متبنی مانده اند تقصیر صدق و بطلان آن علم
عند الله چرا از زبان می اندازند و بنام هندوانی تعیب مسلمانان عرضی میکنند رقعه فرزند عالیجاه
منسوب عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق شیر بلند خان و حسن علیخان
و کم منصبان مثل نوازشخان رومی فوجدار آنجا بوده اند نور الابصار عامل کار آگاه و امانت دستگاه بنجابت
سپاه آنجا بفرستند روزی بحضور اعلی حضرت مذکور شد که رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر

سعادت‌نشان خان را عبدالنبی دیوان خان موصوف کرده خودش مصروف بجان و دل در امور سرکار والاست و وقتی
که بایه با خان مذکور فرمودند که ما شنیده‌ایم که شما سنگ پارسی را دیده از نظر نگذرانید عرض کرد فلانی را بصورت انسانی
و وصف زرافشانی دارم انحضرت الحمدلله خوانده بر زبان درفشان آوردند که باین وصف خود شما راهم موصوف
شنیده‌ایم و در این شما از زرافشانی داشتیم آدم هوشیار امانت‌دار خداترس آبادان‌کار کمیاب بیت آنچه ما جستیم
کم دیدیم و بسیار است و نیست + نیست جز آدم درین عالم که بسیار است و نیست + خان مذکور آداب بجا آورد
رقعه فرزند عالیجاه شغل و عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مرسله سوانح‌نگار ظاهر میگردد و غفلت از روز
جزا چرا ع داد و داد از دست غفلت داد و داد رقعه فرزند عالیجاه ما شما را خوش تجویز و خوش تمیز در همه چیز
شنیده‌ایم ع زچشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیگ خان را تغیر کردن شیرانداز خان را فوجداری
سورته دادن عجب عجب خواتم امور از شخصیت و شعور آدمی بهمت ظهور دارد ع سیمای آدم آینه حال
باطن است + اینجا چهره از زبان سیمای منش مثل قطب‌الدین خان بوده‌اند اگر شما سید کمال و سید مراد را که در آن
صوبه فی‌الجمله موقر و معتبراند تعین میکردید مضایقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور معه محالات معموله آن جاگیر
ایشان مرحمت شده از نوکران قدویت‌نشان خود هر کرا لایق دانند برگمارند امان‌الله بیگ بهادر
شیروانی اگر دوری از آن نورالابصار اختیار کنند ظاهرا متحمل این کار تواند شد دیانت‌داری و واقف‌کاری
جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالی است ضایع‌کاران مطلب‌جو موجود و خوش‌کرداران راست‌گو مفقود حضرت
عرش‌آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات متکاثره میسر بود اما در
عصر اعلی‌حضرت بندهای نامدار جان‌سپار و عاملان آبادان‌کار و دفترداران هوشیار بسیار پیش می‌آمدند و
با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر میسر بود ندیاد داریم
در هنگامیکه اعلی‌حضرت مرا و بخشی را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان فوج مطلوب
بود و در حالت تجویز نیست کس از اهل‌کاره بیکار بهم رسید حالا یک کس برای دیوانی بنگاله که بحلیه راستی و کاردانی
آراسته باشد میخواهیم و یافته نمیشود از نایابی آدم کارآگاه رقعه فرزند عالیجاه ایشان که نیت بخیر دارند
با وصف این از عمل ظلمه و مکافات نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند در باره حاجی یوسف زمین‌بور و دیگر
تهانجات فوجداری که هر روز دارگیر و جور و ظلم میشود از پیش کنج و قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنه شهر
و مسافران غریب را بستوه ... امان‌الله بیگ قلعه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح کرده‌اند و اد

داد و تهانجات بخویشان خاین و مردارخوار سپرده مظلومان بحمایت او پیش آن فرزند میشوانند بفریاد رس و حیف صد حیف
وقت چون سیف میگذرد و طعن ابنای دنیا و خوف ایزد جل و علا از خاطر میرود و فوجداری یکی از گجراتیان مثل صفدرخان
نامی و پسران بهلول شیروانی باید داد که در عمل شجاعت‌خان نیکنام بوده‌اند و باشندگان شهر تمارست دارند و انگاف
میگویم که در دارالخراب رعایت و غفلت از احوال عمال ما خود خواهیم شد واقعه‌نگار هر کارهای معتبر و محتاط
در محال بگذارند و روزمره اعمال حکام نجو اشند و بر وقت بتلافی بپردازند فرد و جو پرسش گنهم زد حشر خواهد شد
مسکات گناهان خلق پاره کنند + رقعه فرزند عالیجاه قاضی عبدالله برحمت حق پیوست ما را و خلق‌الله را
درین خدمت خوشنود داشته بود از احوال پسر ایشان اطلاع نداریم عبدالمجید خان پسر کلان او چندی قاضی
ارکات ایشان بود جوهر فضیلت و بی‌غرضی و صلاح اگر دارد بنویسند امری خطیرتر از قضا نیست که بندهای
او جل شانه بقول و تصدیق قاضی اسیر و قتیل میشوند از قضاة شیخ‌الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان
بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود او هم خوب النادر کالمعدوم رقعه فرزند عالیجاه ما داروغه عرض مکرر
شما را احتیاط نشنیده‌ایم اینجا سیادتش خان شاه میر با وصف منصب بیش و جاگیر پر حاصل آغشته غرض است
متصدی این کار را دیانت شرط اسدالدین پسر دلاورخان که پیش ایشانست اگر این جوهر ضمیمه شعور
داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مأمور گردد این دلخسته از خود رفته بعرض پیوسته جویای
انسانست و آن حکم عنقا دارد از حکیمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بی‌غرضی که جوهریست از خلقت
جبلی و مصقلات تاب آن نظر عبور و توجه باطن آقا که نوکر بهیچ ثمر محتاج و درمانده نماند و جوهرش در همه
حال روشن و مجلی باشد و زنگ احتیاج برده صفائش نگردد رقعه فرزند عالیجاه استیفا از چهار کونده
تا فادر آباد متواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بیخبری نخواهد بود العاقل
تکفیه الاشاره شما را خبر در روبرو یک روز و میرسد از احوال بذر روز جز اجر اعلم ندارید فکر مآل فی‌الحال باید کرد
خوب نوازش امیدوار بخشیدن و بدر الکیف عمل رسانیدن عدلست الدنیا مزرعة الآخره اخطار جواب داریم
ظالمی از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست جواب یافت که درباره ستمکاران جز دعای مظلومان دعای
غیری اثر ندارد رقعه فرزند عالیجاه جانا عزیزا چند فقره از بیاض اعلی خوش آمد با اقتضای شفقت
قلبی بی‌اختیار بآن فرزند دلبند نوشتیم که تنها نشنوند و بنا نشنیم چندین چیز بهترین اعمال است روندادن
بدتر نجیدن بعدم حصول مقصد رنجانیدن مردم خوب مزاج نخواستن با کمال احتیاج صحبت داشتن

با اهل معنا جست و جو کردن قابلان با استعداد را زندادن پیش خود و مردم جهال را دون بار ارباب استحقاق بقدر توفیق
پیش از سوال تکرم داشتن اهل فضل مصروف نمودن مزاج بعدل مایل نکردن باقوال غیر عقاید بخیر نمودن از احوال
متوکلان بی بکاند غنیمت دانستن وجود نگاهان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمعی که مصالح امور دنیا و عقبی
بوند درین عصر هم مردم خوب بسیار اند اما دل متفحص و توفیق پیش آوردن انها کو ظاهرا بعد چندی بدتر ازین خواهد
شد **فرد** من ز وضع زمانه در فکرم ✤ که مبادا ازین بتر گردد ✤ شما که داعیه جهانبانی دارید بجوئید و بخواهید و
بگیرید و نگاهدارید **رقعه** فرزند عالیجاه گلشن روان نام اسپ پهلواری که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده
بسیار پسند کرده خرامش با یال و جمال همه صفات فرست وار و برابر سب نیلوفر چراچندن که بتواتر سوار میشوند ظاهر از کجو
انها مخطوظ شده و اسپ ترکی بنام خوشخرام و صبارفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام الله خان طیار
شده اند برای آنفرزند میفرستادیم اما آخته سنگی ممسک اشک میریزد که اسپان خوب امیدند بهرحال میخواهیم فرستاد
رقعه فرزند عالیجاه تفصیل مصائب سفر بیساق کهاته از نوشته وکیل و اظهار جوانیس شنیده باشند حالت
نادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان گذشت الحمد لله که صعوبت این بیساق بسر آمد اشتیاق تامه
و بخیر و مراد معاودت شد اگر چه چنین ارادت از تکاثر سمات کائنات میگویند اما عمل و الی در انقطاع و اتمام الحق
تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود قلعه ستاره باسم اعظم تاره موسوم شد شاید
فتح بنوازند و خبر ایام طفولیت یاد دارند که با باجی و هون و هون قلعه بر بالا با اسم تول تارا موسوم میشد
تفصیل یورش ما را از کنیزان خوب شنیده **رقعه** فرزند عالیجاه در احمدآباد و میر عرب درویش را دیده اند البته باز برونگ
سلام این شرمنده عقبی و طالب نیاز را ابلاغ نمایند و بخیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند
که نزدیکی با اجل و دوری از حسن عمل عمر این غلغل بیحاصل گذشت و تقدیری که باینده نیز لاحاصل میرود و قدم حیات
بلبش رود و فکر نجات پیش نظر **فرد** آنچه ما کردیم بر خود هیچ نابینا نکرد ✤ در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را
✤ **رقعه** فرزند عالیجاه با جرای بی ادبی و ناهمواری میر بدخو که از وقایع رکاب آن عالیجاه
مفصل یافت اگر این بیت مولوی معنوی مصداق حال او نست **بیت** لطف حق با تو مواساها کند ✤
چونکه از حد بگذرد رسوا کند ✤ معاتب ساختن او از نظر انداختن او همت خوب داشت که بر حقوق مادر پیر میسازد و
سعدی نمیداند **فرد** منت منه که خدمت سلطان همی کنم ✤ منت شناس ازو که بخدمت بداشتت ✤
بر تقدیر ملک میان ایشان را بجوهر خرد و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ما بخشند خوب است

۱۲

خوب بست ع که مستحق کرامت گناهکارانند **رقعه** فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب
خوشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس آفریده شخصی از رایه
بخان موصوف گفت که مردم متدین وفادار در عقده روزگار کمتر شاید بنظر شما در آمده باشد جواب داد که زمانه از آدم خوب
هیچگاه خالی نیست صاحب جوهر میباید که دریابد و بانها بپردازد و بکار خود بسازد و گوش بر حرف اهل غرض در حق او
نگذارد اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین را آبرو طلب و منصب خوب غنیمت است مگر اخذ ایشعالی
فایز گردانند باید که تفحص انها نماید و جوهر قابل را یگانه سازد اگر چه بیگانه باشد و از جاهل بیجوهر بیگانه شود هر چند او
خویش یگانه داند متصدی آشناپرست قرابت دوست افتاده نیست **رقعه** فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت
در خلوت بدارا شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف
و الطاف دارد و عرض غرض امیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد
دل عیسوی ز حرف ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار ضایع کار نیست **رقعه** فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت
بمقام الغسلخانه تشریف آوردند سعد الله خان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند
آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و مال طعمه اجل شده اند و مردم دیگر با فر و شکوه بالفعل بنظر
نمیآید که زود تحمل چنان امور خطیر توانند شد باید این که مبادا انتظام ابتر شود خاطر متردد است قلیچ خان
عرض کرد که رونق مهمات خلافت ازل بنیاد منحصر بمیمنت شخص قدسی ست بالفعل هیچکس از نوکران
خانه غلام چنان تربیت شده اند که منصب الائی بادشاهی و خدمات صوبجات برتق و فتق معاملات ✤
سزاوار اند بمجرد استماع این حرف در مزاج اشرف بشاشت پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارد تا سیر
صورت و سیر انها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطرخواه متمشی گردد چنانچه بروقت بحضور پر نور
آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی داده هر یک بعنایات و قدردانی خدیو آفاق
بمنصب لایق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول ✤
عواطف خاص فرموده یکهزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده سرفراز فرمودند ع ای وقت
تو خوش که وقت ما خوش کردی ✤ خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود تفضلات
خداوند نعمت بکمتر از مهر با اهل استحقاق بخشش کرد **رقعه** فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی شما نوشته است
بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون ✤ فلکش هم بدان بریزد خون ✤ اگر چه برای نسق آنچه کردید کردید اما اگر

۱۳

استعجال ناروا جایز نمیدانستید خوب بود معهذا قصاص اگرچه از آئین عدالت است لیکن دل آزاری موجب
ناخوشنودی حضرت باریست ازینجاست که گفته اند ع در عفو لذتیست که در انتقام نیست رقعه فرزند عالیجاه
سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم شما حالت اسپان سواری ما دیده اید جهانگیر بادشاه بچنین اجحفه
سیاست شدید میفرمودند خطاب صف شکنخان باین بجوهر خیلی بیجا شد ع برعکس نهند نام زنگی کافور + قول
عالی حضرت ست که آدم شعور صنایع کار میباشد چه باید کرد که از محن و مشاق سفر و سیاق وقت ضرر و تجویز
بموقع نمیتوان نمود ایشان کسی را از بندهای رکاب جهت تجویز کرده عرض نمایند فرد با همین مردمان میباید ساخت
+ چه توان کرد مردمان اینند + رقعه فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه لونی به برادر خود مینویسد که پانزده شانزده
هزار روپیه سال از اجاره داری می اید و آئین و فوجدار زیاده از هزار و دو هزار داخل جمع نمینمایند فی التحقیق
این اجاره داری نیست راه زنی ست مال عوام محض حرام ست اگر از صد پنج و چهل یک میگرفتند مضایقه
نداشت چون برین تقدیر خیانت این ظاهر میشود اول بتحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان
صادر میشود و بعد اثبات فهمیدن خواهند انچه از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیردار گوار است و سوای
آن مال خالصه شریفه ست در عصر اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص به بانگ بلند بر خواند که این
عصر نیست اثر جامع جمیع حسنات ست خدیو عادل و وزیر اعظم خر در سن فیران مستدین خلق الله مرفه الحال
شکرانه این عطیات جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات ست انحضرت بعد استماع این حروف در سواری
راندن اندکی مکث فرموده بندهای خاص را از دور طلبیده دست بفاتحه برداشتند و او را بعنایت خلعت
نوختند سعد الله خان در انوقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش و خواهش بقدر جوهر پاک بهم میرسد
رقعه فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت گذرانیده و تحسین توفیق
در حق او کلمات خیر اداکرد سعد الله خان از حق نگذشته گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم را
پیشکش میکند و عرض خوش گردارش میدهد بر زبان مبارک انحضرت رفت که نوکر کنانیدن کار شما و
پیش آوردن مردم خوب ه رما دیدن رونق کارهای ماست صاحبان رساله این نسبت بر ما گذارند که و بیر جوش تحریر
و تقریر و حاصل آبادان کار و سپاهی قبیله دار را بسیار میخواهیم هر جا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف بگذرانند
امیر الوزرا عرض نمود که آدم هر صنف در عصر اقدس مشق هر فن عمل که میکنند آخر کار منصب و خود و عطای
خلعت فاخره امتیاز میابد حکم شد که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لایق تجویز نماید سعید خان بهادر

در کفاره آن همه حسن توفیق خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعه فرزند عالیجاه روزی
بهار امل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب و تفاوت ایام تعین
از سرکار والا طلب ست بتنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعد الله خان فرمودند که از روی سررشته
دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رسانند خان مذکور علی الفور التماس نمود که چنین زرها از خزانه تنخواه نمیشود تا الحال
در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگیرد و دارا شکوه بعد برخاست دربار با دیوان اعلی کلمات تند گفت چون
از روی فرد و مرسله مشرف فیلخانه بمسامع علیا رسید بمانوقت شقه به برادر نامهربان نوشتند و این فرد هم
بقلم آوردند فرد با صاحبان دل مجادله با خویش و تیمی ست + هر کس کشید ز آینه خنجر بخود کشید + دریافت صدق
و بطلان خاصه انبای ملوک ست بهار امل کفایت خانه شما و سعد الله خان صیانت مال ما میخواهد گاه
این فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعد الله خان ممکن الحصول ست یا نه
ملول گشت ساختن بندهای بادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بد است و بدست آوردن دل این مردم
خوب مصالح کاران صاحب شعور واسطه افزایش مال و خوش نامی صاحب معامله اند آخر روز چند بهان
حمودی زر و وری یکرنگ و سه هزار دینار نقد به سعد الله خان انعام فرمودند رقعه فرزند عالیجاه این
نقل زبانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود و در رشته تحریر کشیده شد که بهوش اقتدار زند هم سرکوری اعلی حضرت
علی مردان خان و سعد الله خان را در خلوت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهرفشان فرمودند
که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف ست نعوذ بالله اگر بادشاه بجوهر رتبه خلافت فایز اید و وزرا و امرا
بی حسن تدبیر را بر روی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد رو دهد پریشانی رعایا و بی سامانی برایا و نفع کم
حاصلی و ویرانی شود شما حسبة لله بعد با فقرا و صلحا صحبت داشته بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشید
که رونق سلطنت بکاهد و هیچ گدا هم بد بر زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران فرمان روا شود و توفیقات خیر موفق
باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه میابد که همین پور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان
تحمل و صولت همه دارد لیکن عدو نیکوان و دوست بدان واقع شده ع با بدان نیک باد نیکان ست با نیکان
غیر از سیر چشمی وصفی ندارد و هم او بس مجهول الکیفیت با تحمل و تشرب ساخته و ایم النحس ست مکر فلانی بعضی
انعاجره فانی نوبتی عزم و فال اندیشی بنظر می آید اغلب که متحمل امر خطیر ریاست نتواند شد سعد الله خان این
مصراع مولوی برخواند ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست + آنحضرت فرمودند ع تا دوست کرا خواهد

۱۶

میلش یکی باشد رقعه فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و ابو سعید مرزا قلیچ خان روز چوکی سپاهیان اول
تواضع قهوه میکردند و وقت حاضری حاضر و هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و عبیر دم خانه
انجماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و اطفال انها بر تنها خوری این فرقه دکهنی ما طعن
نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود که هنوز موقع سپاس و موضع حمد
سپاس ست که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان ست و نه اندیشه سستی دین و ایمان در زمان مستقبل
نیات ابنای دنیا بسبدل خواهد گشت و جورهای متنوعه ظهور خواهد یافت عدل و احسان قطعا خواهد رفت ناظمان
و محافظان بلاد بملا ابغار نگری خواهند گرایید خلیفه عصر چشم از داد خواهان خواهد پوشید امیران بمصلحت یکدیگر
بمعاونت ستمگران خواهند کوشید حق زایل و باطل خواهد گردید نسوان به دلیری پیش خواهند آمد و دختران
بوزارت اختصاص خواهند یافت مردم ذوی القدر از بس بدبی و بیقدری عمدا باصلاح کارها نخواهند پرداخت
و مستحقان امور با وجود گوشه نشینی ایمن نخواهند بود و بی شعوران و ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود و پسران
پدران را خواهند رنجانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق و بیمهری شوهران طالح خود
نالید باران بر وقت نخواهد بارید حکام علات را بغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید ممالک از نظم
کارفرمایان ویران خواهد گردید فواحش در مساکن خوانین و خواقین علانیه ساکن خواهند بود و مردان پوشیدن
لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه فرزند عالیجاه فاضل خان سیر بادی شما در گذشت دل بدرد آمد
پیر باز دار سر راه کار خوش اعمال بود و عمله تحاویل را از سر حساب سیدا اشت و خانه این بی سر و سامان را از سیر ما نمی
خوب و روشن میساخت در خوش سیری وزیر خان حاجی محمد هم شبهه نباید کرد و سید محمد خان و سرباز هم اگرچه بد نیستند
اما متصدی سخت گیرند چون منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شمار ای ایکار
میر محمد محسن را نگاه دارید اینجا قحط الرجال ست تا آمدن او عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد و گوشا عل
بسیار دارد حق حافظ مریم منتشر نیست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما از طرف خویشان سخت میگیر و مکر را
برفرو تصریح نصایح میکنم که رهنما تهیه سعد الله خانی خدمات مالی به برادران خود نمیداد و میگفت که خانه برانداز
متصدیان همین بلا داند خدا تعالی رفیق بد را هدایت کند یا گردن بشکند رقعه فرزند عالیجاه انبه
دایقه پسند بلذیقه لذیذ بیر خوشگوار آمد نعمت و دولت پسر جوان زیاد باد ع هرچه از دوست میرسد نیکوست
رقعه فرزند عالیجاه جان پدر و حاصل زندگانی صوبه گجرات مثل بنگاله و دکن کابل نیست که

۱۷

نیست که بنابر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود و برودیه مامن بعد عمل نمایند تا آنوقت که انهم
قریب ست بوعده و وعید کار متمشی باید کرد و فوجدار برگنه و وحده که نیز از من ست بنابر عوارض بدنی ملازمت شما نکرده
بحال باشند بطور او واگذارند رقعه فرزند عالیجاه فقیر حدیثی نوشته او را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از مهتر جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع و ضرر با هل حاجت
رساند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست رقعه
فرزند عالیجاه هدایا که امرای والی آرند پس گشته دادن آن نقصان بیت المال ست اگرچه این مرتبه برای
مصلحتی معاف کردیم لیکن آئین چنین عمل نباید رقعه فرزند عالیجاه اسپ ترکی که این مرتبه فرستاده اند
صورت و سیر خوب دارد از اسپ اولین هم خوب بر آمد اسپ سبک سیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعه
فرزند عالیجاه موسوی خان را بتجویز انفرزند بخشی اول کردیم اگر از عهده یک کار هم خوب برآید غنیمت است
صورتش بد نیست سیرتش نمیدانیم ع که خبث نفس نگردد بسالها معلوم + کلیه ایست هر گرا خدمتی باید فرمود
مخفی متفحص احوالش باید بود که ابنای روزگار در ابتدا تقدیم حسن خدمت و خیر اندیشی نمایند و باز اغراض نفسانی
آشکار میفرمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علیخان جانسپاری از فاضل خان و فضائل خان خوب کردند که آثار خیر
از ناصیه انها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد و امراض نفسانی را مقلب القلوب دوا کند رقعه
فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان عبد القادر را دیوان سرکار فرزندزاده بهادر بکنیم اما اسم
بی مسمی بر آمد توقع دیانت از وی غیر متوقع رقعه فرزند عالیجاه شما سلیقه درستی در طیاری +
فرمایشات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان ست و اهل کسب و هنر و اهل حرفه همه جهت انجا میباشند
بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه انجا انچه می اید درشت و گران درین ماده جبر و رسی البته لازم رقعه
فرزند عالیجاه از وقایع نویسان مفصل معروض بارگاه والا گردید که امان الله بیگ داروغه توپخانه
انفرزند از جمله سفهای شیطان همتای شقی لی حیا را شکست و دست داده چیره با فتح خان و ...
را بسلامت آورد فی الواقع تلاش و جانفشانی او و رفقایش سزاوار تحسین و آفرین است رعایتی که مناسب
باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه فرزند عالیجاه میر جلال الدین که از
فرزند جداشدن ظاهر است همشیره زاده همت خان مرحوم است که میر بخشی ما بود سید زاده
کریم النسب صحیح الحسب است چرا بر آوردند رقعه فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا

بجا آمده‌اند ... انتهائی نخواهد بود و قید بار را ماند که حرف براندازیم ... توقع کار داشتن محض تمنی ما

انتساب مشرف ... و ایشان چنین خیال ... اگر ... و ... باید ... و منصب ... انتها ... باید ...

مداریم **رقعه** فرزند عالیجاه **بیت** همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید ... از ...

قبول ... می آید ... بیچاره کتابوالی ... رفع ... آن نکند ... در دیوان قضا نام ...

غافل ... این قدر اعتبار دادن و اعتبار افزودن که دیگری را ... و محال ... منشی دارو

اگرچه استقلال آدم کار هر قدر باید افزود بجاست اما ... مختار ساختن ... ساخته ... واحد ...

رباعی با ... نشین و باش بیگانه او ... در دام افتی اگر خوری دانه او ... از ... کمان ... دیده ...

که چگونه ... از خانه او **فرد** بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن ... اجابت از در حق بهر استقبال می آید

رقعه فرزند عالیجاه افتخار خان در ایام خدمت ... از ...

خوبی عرض نمود که ... مخصوص ... نیست ... اختلاف ...

عین خیانت است خیلی خوش گردیدیم و بجمیع ... و اهل صدمات ... فرمودیم که احوال ...

... عرض میکرده باشند ... مراتب ... و اشنائی ...

... کمتری ... اعلیحضرت ... اقتباس ... بخشش ... فرمودند که میان ما و

... طلبان ... یادداشت ... رجوع ... منصب ...

غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات ... نظر ... هر یک ...

حکم فرمائیم ... داغ ... حکم ... بخشیان ...

... رسانند ... سبب ... توجه ... خیانت ...

... کلی ... آنحضرت ... نمودند ...

گروه بخشیان و منصب داران ... **رقعه** فرزند عالیجاه

ماجرای بی ادبی ... اعتدالیهای ... کیش ... بجای ... بنده ...

رفت و ... از ... و اوصل ... سوانح نگار ...

هر گاه آن ناکار ... احوال ... رفته بود ... خود ... نموده ... کرده ...

و ... آن گروه ... گرز بردار ... نمایند ... واقع ... بین ...

بیای مجهول ۱۲ ای فرستادن

بنیاد گرز بردار شده‌اند تعین ... آن تعیین را است بیار ناکسان که بزرگی کار ... چنین گفته‌اند ... مقدمات

... **فرمان** بخط انور در حالت ...

... ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت بیگانه آمدم و بیگانه

میروم ... ارم ... نفس ... رفت ... انسوس ... ماند ... و غیبت

... از من ... خداوند ... روشنائی ان ... چشم تاریک ... میبینم

حیات ... استقبال ... مفارقت کرد و جرم

و پوست تنها گذاشت فرزند کامبخش اگرچه ... رفت اما نزدیک است و آن ... ازان هم

نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم ... دورتر فرزند زاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک هندوستان

رسیده لشکریان همه ... بدست ... که از خداوند ... تنهائی گزیده

در حالت اضطراب ... صاحب نعمتی ... باخود ... ثمره

... رحمت امید ...

... اعمال و افعال ... هرچه باد ... ادراکم

... بندگان اگرچه پروردگار ... هم ضروریست که خالق ... و مسلمین

... باقی ماند ...

... الوداع الوداع الوداع

فرمان بنام پادشاه زاده سوم سلطان محمد کامبخش که در وقت آخرین صادر فرمودند فرزند

... رضای الهی ... امکان ... بست

...

...

روز مرافقت داشت لیکن تاب ...

...

...

...

19

۲۰

... بجهان ... معمول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند ... بر کردن این کاره بماند شمار او فرزندان شمار الحمد
لله ... بسیار محظوظ و خوشوقت ... حالت الحمد لله ... بهادر شاه درجائیکه بوده است و فرزند زاده ... معظم ... سلطان
امده و فرزند زاده بهادر در نواحی گجرات حسبة لله ... از ... ندیده معمول است احوال بیگم ... [illegible]
در بیماری ... زاده ... واقف ... خانه زادان و مردمان حضور ... تمامی ... باید ... [illegible]
این بی پروائی کار گذشت ... داد ... السلام رقعه بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر
سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده بهادر فتح فلک غازی شکست او موجب مجرای نمایان و تحسین
فراوان شد فوجداری الکهی جنگل دو هزار سوار دو آبه ... در جلدوی حسن خدمت اضافه مرحمت شد
متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسب و فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از پیش در ملک گیری و
قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن که جوهر اسباب ملوک است توجه بر گمارند و منتظر حکم در تنبیه
و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که عیب ... شما است و ماخوذ ... رقعه فرزند زاده ...
فرزندان مزاج دان برای اضافه محلداران ... واقعه نگاران نمی نویسند ان فرزند زاده چرا ... [illegible]
بندگی اگر دانند خدمت واقعه نگاری بکی مقرر نمایند که حالا واقعه نگار ... نماند بیت چون ... [illegible]
نوشته ... صد حساب از دل بسوی دیگری ... رقعه بنام شاهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان
محمد اعظم شاه بهادر فرزند زاده بهادر من از نتاج بعرض رسید که هنگام بودن ان فرزند زاده در ... [illegible]
... این موضع ... بجهت عمارت باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاخته اند و بیگم ... [illegible]
نوشت و ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه چرا بجا ... نگاشتند و سوال ... [illegible]
که میان ... واقع شد ... معنی مخفی داشتند رقعه فرزند زاده بهادر چون ... قلعه ... شاه را که
... گرفته اند ... از فرزند عالیجاه ... [illegible]
از عالیجاه وجهی ندارد رقعه فرزند زاده بهادر ... [illegible]
دعای اجابت مقرون ترقب نمایند جمیع ... [illegible]
... آشنا ... آن ... وزن کردن ... [illegible]
... [illegible]
چون فیض این عمل ... [illegible]

۲۱

... گرده ... ذات ... خیرات میکردند اگر ان نور الابصار هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه
... یافته ... خود را وزن کرده ... میکرده باشند برای دفع بلیات ...
... بیت ... [illegible]
رقعه ... منصب پادشاهی بدون خدمت و بودن در سایه رایات
... این قسم ... کنند این منفعت ... جنگ و نصرت
... رباعی ... [illegible]
... برگردن ... رقعه
... قحط الرجال و النساء ... گفت ... مردمان ...
... که بغیبت و معصیت کشند ... گوش ... زبان
رقعه ... الظاهر و الباطن ... [illegible]
... [illegible]
رقعه ... فرزند زاده ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... بیت المال ... [illegible]
بیت ... رقعه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

۲۲

ودیگر بواب عظیم القدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسرکار والا در آمد شما که مضاعف و می باید

چرا ازینها ضایع میگردید و بی مصرف صرف میمایید انچه درکار بود ساختنش ضرورست و دیگر همه خود بیازی است رقعه

فرزند [illegible] از نظر گذشت [illegible]

باشید یا حلاقت آن [illegible] انچه [illegible] باشد [illegible] رقعه فرزند [illegible]

مینویسند که باقبال ابد اتصال این [illegible] رسید همگی [illegible] افضال بهال ایزد متعال

باشند که خلق الانسان ضعیفا واقع [illegible] بیت [illegible]

هر دو [illegible] بنام محمد عظیم [illegible] شاه [illegible] بهادر [illegible]

عظیم و قدیم بعضی کارهای ملکی [illegible] شوق [illegible] باید که [illegible]

و شوق [illegible] صدور فرمان [illegible] رتبه نیابت در انجا گذاشته خود با فیلخانه [illegible]

بادشاهی [illegible] از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب با طاعت است رقعه

فرزند زاده عظیم [illegible] کریم [illegible] خالق [illegible]

[illegible] حقیقه الموت حق والبعث حق والصراط حق والجزا حق بالسر والخیر [illegible]

[illegible] باید [illegible] هر ساعت [illegible] باید [illegible]

[illegible]

که [illegible] رقعه فرزند زاده عظیم القدر ایشان که [illegible] پرگنه شکر پور [illegible] شاه عالیجاه

[illegible] که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه [illegible]

این مطلب [illegible]

[illegible] رقعه فرزند زاده عظیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رقعه بنام امیر الامرا شایسته خان [illegible]

۲۳

ما را [illegible] متعال بوده [illegible] سه شنبه بیستم ربیع الاول [illegible] شجاع مرحمت [illegible] باشکر

[illegible]

[illegible] تفصیل این [illegible]

[illegible] از جنگ [illegible] منزل کرده [illegible] گریخته

[illegible] الدنیا والآخرة ذالک هو الخسران المبین باید که [illegible]

[illegible] حقیقی [illegible]

[illegible] فرزند بجان پیوند محمد سلطان بهادر [illegible]

[illegible] رقعه بنام عمدة الملک مدار المهام اسد خان

[illegible] الدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید

[illegible] باید گرفت که محرران [illegible]

[illegible] رباعی [illegible]

[illegible] بخان جهان بهادر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لیکن

[illegible] سلطان

[illegible]

[illegible] میان عبد اللطیف قدس سره الشریف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از نقبة الاثمة هرجا که باشد اختیار نماید بعد از این ما راه خود را از ملاقات نیاز ارد و وظیفه انچه مقرر شده خواهد رسید التفدوی

معلوم نماید آن مناصبی که استعفای این کار کرده بود از مطالعه روایات محاکم محاکم شرع استعفا نموده و چون با خود بهتر تنجید

حیله سازی [illegible] از نفس اماره بود و الا از روز الست مقید است گرو بیت نفس [illegible] آمرزش خواستن [illegible]

از نعم الهی افسرده است نه امید که ازو از کار او رضی هستیم [illegible] نقصان راضی بودن از نفس است التفدو با انصاف

از فقرای برگزیده است اختصاص بجای حیرت و عافیت و رهائی از بند نفس کند [illegible] صالح و کریم النفس است اگر

بخشوع قلب بکند که جای خوش دارد اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین

رقعه حسب الالتماس آنفدوی که عتیق الله خان بحال شده در شهر [illegible] بسیار است اول آنکه [illegible]

هر سال زیاده کند دوم آنکه برا حدی ظلم نرود و دهات ویران نگردد سوم چند ده فوجداری خود چنان از [illegible]

خالی دار امن پیدا زد که مسافرین متردین و تاجر و بیوپاری بلا دغدغه آمد و رفت کنند اگر این [illegible]

کنند و بعمل آوردنی باشد سند بدهد و الا الخلیفه ثانی امیر المؤمنین عمر [illegible] خوب [illegible]

میکرد ند عمال [illegible] چند چیز از میگرفتند یکی آنکه حاجب بر در نگاه ندارد تا متظلم [illegible] خود با و [illegible]

نمود دوم آنکه اوقات خود صرف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه [illegible] اختیار نکند چهارم [illegible] برای [illegible]

اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب [illegible] از وجه حلال قوت خود نماید احیانا [illegible]

بنیان ارکیه [illegible] نامه در هم بگیرد زیاده از این جایز ندارد و هم همت مصروف بعدل دارد [illegible] قضایا [illegible]

قبیله داری و آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط بسیار در کتب تواریخ و سیر مرقوم است [illegible]

بایدکه بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل التکریم رقعه [illegible]

منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته امروز برای [illegible]

اکبر آباد که با مسند بیکار [illegible] انحال [illegible] در هرات [illegible] [illegible] باشاره [illegible]

[illegible] فرموده اند نظم [illegible] رفت اند از قول آن [illegible]

که میگفت با کاسه [illegible] [illegible] سنگ [illegible] [illegible]

گذاشتن و کابل با فوج بزرگ محمد معز الدین بهادر [illegible] [illegible]

یعنی رفتن این فانی راضی بودن [illegible] [illegible]

صاحب داعیه [illegible] [illegible] دولت [illegible] گذاشته [illegible]

خدا و مست داد [illegible] و اگر [illegible] اعلی حضرت می شنیدند [illegible] طرف او هم بود اما

غرض آدمی [illegible] آمرزش [illegible] امة محمد [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] محمد [illegible] [illegible] امیر الامرا [illegible] محمد مظفر [illegible]

[illegible] بابا خان [illegible] از خدا غافل حسب الحکم در باب [illegible] فی الحقیقت [illegible]

[illegible] فی الحقیقت [illegible] [illegible] هم [illegible] اگر چه در کار

[illegible] [illegible] ظاهر [illegible] اعظم

[illegible] [illegible] اگر او وقایع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مقدمات بادشاهی که نمونه

معاملات و نگاه الهی است [illegible] [illegible] خانگی را که در راه [illegible] بردارد و الا

[illegible] استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه بیت [illegible]

[illegible] [illegible] قلیج خان [illegible]

[illegible] قلیچ خان [illegible] [illegible] تمام

[illegible] رقعه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اگر پیش از رسیدن او [illegible] این قلعه را میگرفت در جلدوی آن [illegible]

[illegible] رقعه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

[illegible] [illegible]

وازغبه ولیحه یا مید ویم استفسار کرده هرجا هرچه یابد در قید خود آرد که این حق عباد است چه شخصی را که خلیفه دولت
بصلاح یا فساد دریا بی اقرون از حد شرع نماید حق مؤمنین پامال کرده باشد و در ایام حیات او برای پاس خاطر آن
این معصیت بر خود گرفته بودیم اکنون چرا باز نگیریم **بیت** گفتگو بسیار شد خاموش شدم همسایه [illegible]
رقعه محمد خان از احمد اضافه هر دمت شش از روی به بخشی الممالک حکم رساند که در دیوان تنخواهات [illegible]
در باب اعانت دیوان بنا نظم خواهد نوشت و کریم خان را هرچه کرده است خواهد کرد **رقعه** [illegible]
محمد امین خان داوریم تصاحب جمع جواهر خانه حکم رسانند که دو سه [illegible] قیمت مناسب آخر روز به نظر گذرانند اگر چه
ضابطه نیست سرپیچ به شخصی که از چهار هزاری منصب کم داشته باشند عنایت شود اما چون طفل است برای
دل خوشی او چنین عطا مضایقه ندارد اعلی حضرت همه پسر صادق خان بخشی تحسین بودند وقتی که بسن
تمیز رسید و بزرگ شد از بستن آن نهی فرمودند **رقعه** فدوی دکا حسن [illegible] شاهزاده محمد [illegible]
برتمرد گر نمود وبی اجازت برخاسته آمد چنانچه شاهزاده گله او نوشته که منصب بگیرد و جاگیر ضبط نموده [illegible]
عبرت شود فرو کند تحمل بسیار مردم [illegible] کمان چون تن کشیدن [illegible]
ومن سیئات اعمالنا **رقعه** شانی که فرزند ارجمند یا آن فدوی اخلاص مؤید نوشته [illegible]
برای تتمه جاگیر [illegible] اختر که بسیار دست [illegible] استدعا کرده اند [illegible] تجویز باید کرد [illegible]
نوشت **رقعه** ان فدوی بخاطر خود [illegible] بعنایت فتح الله خان بجا اول شاید که خوب نباشد [illegible]
آنکه صاحب اوس است دوم جگری بیز دارد سوم مغلوب الغضب باید گویا روح الله خان [illegible]
داده بودیم با خان مذکور همچو سلوک نیکو [illegible] گویا او متعینه است با وجود آدمیت و مدارات او [illegible]
جمعیت خود و تاکید حضور [illegible] با خان مسطور چنان عرضها [illegible]
[illegible] چنین کس که سه هزاری شش [illegible] خطاب بهادری یافته بجای دور دست [illegible] و با مثل
شاه بهادر [illegible] یابد هر چه خواهد کرد و اگر خاطر آن مخلص از این مراتب جمع باشد [illegible]
مضایقه [illegible] بودن او در رکاب دولت **رقعه** فدوی با اخلاص [illegible] عنایت الله
[illegible] نموده که [illegible] خلافت [illegible] باب بسیار شده [illegible] مناسب [illegible]
[illegible] بدون ملاحظه لیاقت مردم [illegible] انعامات و رعایات [illegible] بطور
رسد چرا نباشد حافظ قرآن اند و فاضل بقرآن ولا تبذر تبذیرا [illegible]

[illegible] ایم **بیت** چشم [illegible] هم محبوس است و
تشمه وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان [illegible] **رقعه** فدوی با اخلاص [illegible] ابوالوفا عرض کرد
[illegible] باشد و [illegible] شود و از
[illegible] رساند که [illegible] حیف صد حیف که یاد
خبر شدیم **رقعه** فقیر شنیده بهره از علم ندارد [illegible] معلوم میشود شاید که ابهم ریا باشد و اکثر اقوال و افعال او
[illegible] المال است هرچه بکسبی [illegible] حلال است و اگر از
[illegible] اختیار نموده و آنرا صرف خاص
[illegible] چه طور حرام توان گفت و [illegible] معقول گوید
[illegible] معقول [illegible] نسبت بشرع و [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible] در ولایت [illegible]
[illegible] اللهم اهدنا الصراط المستقیم
[illegible] **رقعه** فدوی با اخلاص [illegible] الله خان [illegible] نوشته اند [illegible]
[illegible]
[illegible] سوار [illegible] کم باید کرد و
[illegible] نوشت [illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار [illegible] باید است
[illegible] خوب است [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible] **رقعه** [illegible]
[illegible] باید کرد و
[illegible]

هنگامه برپا کرده است و مردم آن شهر را بجان آورده مگر سر عافیت از آنجا [illegible] مراتب آواز
بخشی [illegible] آخر [illegible] العرض [illegible] آن بیهوش افزوده آید فرد باید نواخت ذوق
[illegible] زیر دست خان [illegible] است [illegible]
از [illegible] دار السلطنت لاهور عمل خوب کرده که مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اما کو آنها را اخراب ساخته
حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین بنگارند و خلعت [illegible] برای او [illegible] ع که مزد [illegible]
کار بیش + رقعه فدوی با اخلاص کامبخش معامله نافهم را انجانه محمد اعظم شاه باید برده و استغفار نموده باهم
صفا داد ع دنیا متاعی است که ارزد به نزاعی + رقعه مقرب خان که به تسخیر [illegible] مامور شده حسب الحکم
درباب [illegible] کردن [illegible] باید نوشت و تاکید زد و رفتن خان مذکور [illegible]
[illegible]
[illegible] استغفر الله [illegible] + رقعه [illegible]
[illegible] گلدسته تفرج بدست آرد [illegible]
[illegible] + رقعه فدوی [illegible]
آمده اند محمد کامبخش را برای استقبال باید رفت [illegible]
[illegible] مخلص خان [illegible]
[illegible] اعلی حضرت [illegible]
[illegible]
سیپاره حفظ کرده بود [illegible] فراموش کند [illegible] قاسم خان در باب فتح قلعه [illegible] کامبخش [illegible]
[illegible]
[illegible] چه چیزها که نمیگویند [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] ملازمت [illegible] شاه عالم بهادر [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] وصل یاری + رقعه فدوی با اخلاص [illegible]

این [illegible] عنایت الله خان [illegible] المسطور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رقعه فدوی [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت فرد [illegible]
[illegible] اعلی حضرت [illegible] حیات بخش و دیگر اماکن [illegible]
[illegible]
[illegible] یار خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محسن خان [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر
[illegible]
[illegible]

۳۰

مفسدان و استمالت زمینداران بهچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم اعتبار خواهد یافت و بمرتبه بلندتر ازین ترقی
خواهد گشت قطع نظر از آن این جهان را منیت نیست عاقبت زین نردبان فرو باید رفت شعر که بالا رود [illegible]
استخوان الش خورد و بر خود [illegible] شعر ما اعتنا [illegible] گذشت ایام [illegible] او هم [illegible]
سل و بیت داشت بعهده دار جهت آن ملک تجویز باید کرد و دو سه کس که بجای خود بنجیب عرض نمود عالیجاه
هم رعیت دارند اگر بادشاهزاده ولی را کار نفرماید بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد دیوان داد بالله التوفیق
والله الرشاد و دیهیقه بهتر از خیر اندیشخان دیگر کسی نیست اما میگویند که حسنناش از کار رفته باری ادرار
معروض رسانید عتیق الله خان هم بیت مقدمه ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته و مال
را داخل نداده بیت حیف برین دانش و آئین او کور شود دیده حق بین او درباب دینداری
تحقیق حق از بیت دادن بنه معنی دارد از جاست که گفته اند قاضی و امین تحقیقات متعصب باید کرد که
بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اعتبار جهت عالیه [illegible]
ازین قسم مردم بیشتر هم کم بوده در این وقت که ایمان ضعیف و شیطان قوی است خود کجا رقعه [illegible]
احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار بمروه هزار سوار از تابینان او کم باید کرد و بدل هم [illegible]
کارها برهم میکند حق است ع راست ناید خواجه با بندگی رقعه [illegible] خان دیوانست [illegible]
بنام دیوان دکن قلعه داران انحراف کرده است تا از پیشه کیفیات رکنات آن [illegible]
جاگیر وجه آنچه حالا از تغییر مسعود خان بدست ضبط شده در باقیه بعرض رساند آنچه حال [illegible]
تعین و گروهی تعین باید و آنچه جاگیر قرار یابد پروانه بدهد و [illegible] توپخانه و مصالح [illegible]
بفرستد باید نوشت سزاوار تعین نمود که بیلداران با خزانه [illegible] فرزند بهادر که [illegible]
وکیل با گرد باد خط خود [illegible] نموده باید فرستاد [illegible]
یک طور سلوک داشته باشد آنهمه قدر [illegible] برآوردن طلب خود [illegible]
تعین عرض میکرده باشد فردا [illegible] یگانگی شود [illegible]
رقعه ذوالفقار خان [illegible] برای بردن توپخانه [illegible]
اگرچه آنهم کار پادشاهی است اما بخان مذکور [illegible]
سزاوار آنها معتبر بشمار [illegible] قلعه [illegible] برای [illegible] مقرر کرده

۳۱

خوب است و بحکم [illegible] خود برابر [illegible] و دیگر توفیت دارد و لیکن از عدم حفظ معلوم میشود که از اطراف ظاهر ازین
[illegible] باشد [illegible] مستعد خواهد بود باید و سه [illegible] سرکوب برپا کرد تا از ضرب توپ [illegible]
[illegible] بکشایش باید فرمان هم [illegible] سفیر سلیم و آنچه باید بخط
خود [illegible] بیت بامید هاچنین شاخ شاخ میشد بار [illegible] گشایش فراخ استغفر الله استغفر الله
رقعه از [illegible] معلوم شد که لشکر فرزند و بهادر معلوم شد که لشکر اسعد خان با وجود نزدیک بودن از شعبان
[illegible] شغول [illegible] زنده بهادر شد و شب بخانه نوازش خان رفته از شام تا
بامداد [illegible] شراب [illegible] مشغول [illegible] ممنوع قصدا آن را در آنجا
که [illegible] کاران برای [illegible] نقصانی چیزهای بسیار بر خانزادان تربیت کرده ما می‌بندند باید که افندی
[illegible] رقعه فتح الله خان [illegible] که حسن
[illegible] آنچه [illegible] گشت اما [illegible] را نجید [illegible]
[illegible] خان [illegible] خرابی جاگیر خود
[illegible] عمده خان [illegible] آن گروه
[illegible] العمد
[illegible] بسیار
[illegible] خانه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنچه باید [illegible] نمی‌شود آن معرفت
[illegible] رقعه [illegible]
[illegible] معلوم شده باشد چون [illegible] بادشاهزاده نادان [illegible]

گردیم و در میان بیس القرین انچه او ورد بی بود [illegible] الشیطان له قرینا فساء قرینا [illegible]
[illegible] گرم [illegible] پادشاهزاده [illegible]
[illegible] باید نشاند از حال اخبر باید او رقعه خانجهان بهادر [illegible]
و درین هم سستی پیش گرفته [illegible] خواست که تلافی مافات نماید نتوانست این همه
خرابی بی اخلاصی است [illegible] ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار [illegible]
نیست که دشمن [illegible] اعدی عدوک [illegible]
[illegible] حقیقت دارد آگهی از [illegible] و همراهان [illegible]
[illegible] اجابت [illegible] رقعه [illegible] گذشت
[illegible] انا لله وانا الیه راجعون [illegible] ضبط اموال
باید نوشت که [illegible] ضبط آرند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] رقعه
[illegible] خان [illegible] اشتیاق زیارت [illegible]
[illegible] رقعه [illegible]
[illegible]

[illegible] ملک بی ستانی ماند
[illegible]
[illegible] رقعه
[illegible]
[illegible] رقعه
[illegible]
[illegible] در بیان خود امکان ندارد دیگر برای مصالح قلعه گیری تربیت خان
[illegible] رقعه [illegible]
[illegible] توپ جنگی و گوله و باروت به لشکر خان نعمت جنگ [illegible]
[illegible] رقعه [illegible]

۳۴

[illegible] بندگان ذوالک هزاری ذات و هزار سوار [illegible] اضافه باید داد و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل ارسال [illegible]

هم اسپان [illegible] اضافه [illegible] [illegible] اگر عنایت شود [illegible]

و نعمت [illegible] رقعه [illegible] فیل برای [illegible] داده [illegible] [illegible] ایشان [illegible] گرده [illegible]

و کیل ایشان [illegible] اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت [illegible] جواهر خان [illegible] رقعه

[illegible] کار [illegible] خان در باب [illegible] که [illegible] دارد [illegible]

عنایت الله خان به پرسد از صالح خان صوبه داری اکبرآباد خوب سرانجام شده است [illegible]

را هم در باب [illegible] باید نوشت و بخان مذکور تسلی نامه قلمی باید ساخت ع چنار تا کجا عیب مفلسی پوشد رقعه

[illegible] خان [illegible] گذشت از غفلت [illegible] دل [illegible] که آنها [illegible]

بی توجهی باید [illegible] خبر دار [illegible] احسان [illegible]

[illegible] است [illegible] خان در باب [illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

اضافه [illegible] اسواران [illegible]

امیر بزرگ [illegible] خان [illegible] میتوان کرد میان رضوی خان

[illegible] باید نوشت رقعه

روح الله خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

۳۵

[illegible] عنایت شود بخان مذکور باید گفت با آنکه عمری و خانه‌زاد

[illegible] که چنین عنایت و باره ایشان

[illegible] جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد

[illegible] ان شاء الله اما [illegible] چنین عرض نخواهد کرد و اگر کسی کار پادشاهی دست بسته [illegible]

[illegible] کار [illegible]

[illegible] تربیت خان هنوز محتاج تربیت است

[illegible] احتشام تفحصات گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روی حساب [illegible] سوانح نگار

[illegible] میکند او را خود برای همین مقرر نموده شده این جماعت باغراض نفسانی کارهای عمده پادشاهی

[illegible] مفسدان بزرگ [illegible]

[illegible] برادر

[illegible] خان مذکور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

اما اگر چنین بود چرا برخاسته بیاید اگر تنخواه نمیداد آمدن خود [illegible] رقعه

[illegible]

۳۶

[illegible]

رقعه رحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه انقدر دراز داشت که با نظر می آمد
مرحوم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته عقل دور کنند آنقدر دی باو مگوید که دامن [illegible] در حضور مقربت [illegible]
داشته باشید الاقدم در خلوتخانه نگذارد و هم دنیا باید که [illegible] ساده [illegible] بکار داشته باشند زینت و تکلف [illegible]
بجا نهامی زیبد و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق عظمت بگوش او باید خواند رقعه [illegible] که پان
میخوردیم این کارخانه هم رنگی دیگر گرفت [illegible] خانه هم [illegible] تاب نیست بهوشیاری خبرداری دارد [illegible] است
که همه وقت همه جا کارخانجات عهده خود بتوزک آراسته دارند تا وقت کار بجرای آنها [illegible] شود و [illegible] است
مزاج و پاکیزگی طبع انها بر پا بود اگر دو دو همه مردم بینندگان شان دولت خداداد را معلوم کنند رونق و
شکوه او معاینه نموده ناتوان بینان [illegible] کرده مهمات مهمات [illegible] همه بیانات [illegible]
[illegible] الارباب عاقلخان خواجه حسب الحکم که درباب بنانمودن قلعه دار الخلافت بمهابت خان [illegible]
نوشته بودند چه باید الشکر لله والمنه رقعه فدوی [illegible] وزارت خان [illegible]
[illegible] الواجب [illegible] نوشته [illegible] که خدمت کرده باشند [illegible] سعدالله خانی در اعیانی که [illegible]
دیوانی بود میگفت که کار سرکار والا یکنیمی باید فرمود که جوهر کاردانی [illegible] معامله ارائی داشته [illegible]
رقعه انفدوی مدار المهام حسب الحکم قضا جریان [illegible] باید که از [illegible]
بعرض رسید که شما هر سه دیوان قدیم خود [illegible] رسا [illegible] رخصت [illegible]
و میرزادی فره نماند عنایت الله خان را واسطه المطالب ایشان کرده [illegible] داشته باشند که
[illegible] درحین نظامت دکن روح الله خان هنگام صوبه داری حیدرآباد و مسعود [illegible] بعضی [illegible]
نامناسب شده بودند [illegible]
[illegible] عرش آشیان اکبر پادشاه روزی [illegible]
[illegible] ابوالفضل [illegible] آغاز کرد جواب [illegible]
[illegible] لهذا [illegible] باید ساخت فرد خدا رحمت [illegible] الطاف + که جرم [illegible] بینند
[illegible] رقعه خان [illegible] جنگ [illegible] نا تمام گذاشته [illegible] فرزند [illegible]
برهان پور آمده بدیدنش نرفته روانه [illegible] معلوم شده [illegible]
[illegible] درین ماده [illegible] فرمان [illegible] رقعه [illegible]

۳۸

که [illegible] باید مراعات ازان امر عمدی ندارد رقعه فرزند زاده محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه [illegible] جهانگیر شاه عالیجاه حرمت
شود از ایشان باید پرسید که این خیرخواهی بجا امید در خاطر گذشته اگر [illegible] این مطلب بان فرزند داده گردد
[illegible] این خیالات درگذرید که اخلاص [illegible] افزاید بل افزایش غرور [illegible] کفی بالله تعالی وکیلاً
[illegible] رقعه خبر مرگ مخلص خان شنیده باشید از شرایف انسانی و جوهر
و همه دانی او [illegible] رسید [illegible] مرگ [illegible] شنید بسیار [illegible] و فواید پس باید از دل [illegible]
چشم [illegible] گوید [illegible] گفته بود که این مردمی [illegible] جواب داد [illegible]
نمی باید **رقعات** بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ **رقعه** خان فیروز جنگ [illegible] من
میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود بیائیم اما بچه رو و کدام نظر مشاهده نمائیم لهذا [illegible]
با چشم [illegible] و اظهار [illegible] از میوه‌های [illegible] آنچه اینجا [illegible] انگور [illegible]
عمده مخلصان [illegible] ان شاء الله تعالی [illegible]
[illegible] **فرد** یارب این آرزوی من چه خوش است تو بدین آرزو مرا برسان **رقعه**
فیروز جنگ [illegible] لاعلاجی است فدوی [illegible]
و [illegible] آن دولتخواه [illegible] **فرد** [illegible]
[illegible] **فرد** [illegible]
[illegible] **رقعه** خان فیروز جنگ [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible] عنایت الله خان [illegible]
رقعات بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ **رقعه** نصرت جنگ [illegible]
[illegible] اول این ملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** در باب [illegible] دولت هست [illegible] دولت [illegible]

۳۹

رقعه [illegible] این کافر [illegible] دشمن [illegible] الحصول [illegible]
[illegible] صحیحین [illegible] خوانده ایم [illegible] **رقعه** خان نصرت جنگ
[illegible] خود [illegible] خان پیش بادشاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است
[illegible] که بعضی [illegible] یک کمان تیر می اندازند و نمی فهمند که خود را
[illegible] **بیت** [illegible] از مکافات عمل غافل مشو **بیت**
[illegible] **رقعه** نصرت جنگ [illegible]
[illegible] الحمد لله صورت یافت [illegible]
[illegible] مبلغهای کلی طلب [illegible]
[illegible]
[illegible] ندارد
[illegible] حقیقت
[illegible] **رقعه**
[illegible] از اول تا آخر
[illegible]
[illegible] **فرد** [illegible]
[illegible] ارباب کار و اعتبار را
[illegible] **رقعات** بنام میرزا
[illegible]
[illegible] **رقعه** [illegible]
[illegible]
شعر این عطا [illegible] **رقعه** بنام حاقل خان قلعه دار صوبه
دار الخلافه شاه جهان آباد عرض [illegible]
[illegible] باشیم

[illegible]

و اگر گاه گاهی ... بهتر ازین نخواهد بود صورت مبالغه البته منظور نداشته التماس آن ... قدیم الخدمت ... خوب ...

... پنجاه ... که دوازده هزار ... سالانه ... مقرر خواهد گشت رقعه بنام حمید الدین خان ...

... که شاه ... دشمن جانی من ... حمید الدین خان و امیر خان منعم خان ...

... بیت ... خان ... احوال منعم خان ...

... از حال ... مینماید ... کاش ...

... افسوس افسوس بیت گهی ...

دل گاهی ... عمر ... اگر ... بالیقین ...

باشد ... این فانی ... بر چه بخاطر رسد ... رقعه بنام ...

... دل آمد ... خواست ...

چه کار ... دل ... مردم ... میگویند ... بیت

... این صورت پرستانش ... نفس پرور از تقلید ندمیگویند ...

... آمین آمین رقعه ...

... حال ... جنین ...

... قطعه ... بسازند ...

زمانه میگویند ... با زمانه ساخت ... والسلام ...

... بادشاهزاده ... شنیده باشند ...

این ... اجازت ...

... شاهان ...

... الحمد ... الکریم ...

[illegible]

ازین حال گشته ... [illegible] و برعایت وطن داری حق آن منصب ارزان ... [illegible]
... [illegible] باید که ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] است ... [illegible] بازمیگوییم که ما او احتیاط ... [illegible] معتقد ... [illegible] و دیدگی ...
یکی از فرزندان ... [illegible] ... [illegible] مرصع ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] کند ... [illegible] **رقعه** ... [illegible] بهادر ... [illegible] که ... [illegible] و آخرت آمد
... [illegible] همراه ... [illegible] عبارت از باقیات
الصالحات است امروز خود را فردای ... [illegible] باید داشت عاقل آنست که وقت حال که بین الماضی
والاستقبال است غنیمت ... [illegible] مصلحت آنچه ... [illegible] گذشته و آینده را
... [illegible] زیرا که حال را روی در رفتن است و آینده را روی در آمدن **فرد** سعدی ... [illegible]
... [illegible] **رقعه** ... [illegible] با اخلاص ... [illegible]
... [illegible] لازم آنست که ... [illegible]
... [illegible] و فرصت ... [illegible] بر ... [illegible]
... [illegible] **نظم** ... [illegible] دانی که ... [illegible]
اگر با دشمنان نتوان ساخت ... [illegible] با دوستان ... [illegible] **رقعه** ... [illegible]
کنند ... [illegible] استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که ... [illegible] نوشته باشند ...
که ... [illegible] و ... [illegible] و مصرع دلچسب گفته **فرد** ... [illegible]
دعا کردن ... [illegible] اجابت از حق ... [illegible] استقبال می آید ... [illegible] ابوالقاسم خان که بخطاب
... [illegible] خان سرفراز ... [illegible] امیر خان مخاطب شده ... [illegible]
... [illegible] در مزاج اقدس راه ... [illegible] لطیفهای ... [illegible] بموقع عرض ...
... [illegible] محمد اعظم شاه باید نوشت ... [illegible]
... [illegible] خواهد ماند ... [illegible]
... [illegible] حضرت ... [illegible] خاصیان ... [illegible] باید برای
خدا و خاطر ... [illegible] ان ... [illegible] دیگری ندارد مشغول

... [illegible] گذاشتنی و گذاشتنی است لهذا با هم
... [illegible] کیست بگو کلمه غریب ... [illegible] میان عبداللطیف ... [illegible]
... [illegible] راه دادن ... [illegible] را از در راندن ... [illegible]
... [illegible] زبان ... [illegible] معاصی را اثری بخشد زیاده برین چه باید نوشت که نباید ...
رقعه ... [illegible] سرفراز خان عبداللطیف هرگاه برای سلام ... [illegible] الملک مدار المهام
... [illegible] ایشان ... [illegible] سلام ... [illegible] عقب ایشان ... [illegible]
... [illegible] مختار است و اگر فیل باشد ... [illegible] جواب ... [illegible]
... [illegible] از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان ... [illegible] دیگر ... [illegible]
... [illegible] شاه عالیجاه که با فضل خان ... [illegible] کرده بودند سید کمال خان در ...
... [illegible] بعرض ... [illegible] احوال ... [illegible] این صوبه ... [illegible] عنایت الله خان
... [illegible] انکار ... [illegible] کشمیر ... [illegible] صوبه ... [illegible]
... [illegible] شود ... [illegible] افغان ... [illegible] خواهد بود ...
... [illegible] می ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] **تغیر** ... [illegible] خوف الهی ... [illegible]
... [illegible] میر مرتضی
در ... [illegible] باشد و دیگر ... [illegible] عمال نگرفته ایم

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

تمت

تمام شد

۸فا۸
الف
۹۲۶
ر